

بدون تو



نویسنده:

مہناز خواجہ پور

سرشناسه: خواجه‌پور، مهنّاز، ۱۳۵۸ -
 عنوان و نام پدیدآور: بدون تو / مؤلف مهنّاز خواجه‌پور.
 مشخصات نشر: تهران: نظام‌الملک، ۱۳۹۸.
 مشخصات ظاهری: ۸۰ ص؛ ۱۴/۵×۲۱/۵ س.م.
 شابک: ۹۷۸۶۰۰۸۴۵۵۲۶۴
 وضعیت فهرست نویسی: فیپا
 موضوع: داستان‌های فارسی — قرن ۱۴
 موضوع: ۲۰th century — Persian fiction
 ده بندی کنگره: ۱۳۹۷ ب۴/و۲ PIR۸۳۴۲
 رده بندی دیویی: ۸۴۳/۶۲
 شماره کتابشناسی ملی: ۵۳۲۶۳۳۹

بدون تو
 نویسنده: مهنّاز خواجه‌پور
 گرافیک: هارمونی
 ثنویت چاپ: اول، ۱۳۹۸
 ناشر: نظام‌الملک
 شمارگان: ۵۰۰ نسخه
 شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۴۵۵-۲۶-۴
 قیمت: ۱۵۰,۰۰۰ ریال
 تلفن مرکز پخش: ۶۶۴۰۰۱۶۰
 نشانی: تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، کوچه مهر، پلاک ۱۶
 نشانی الکترونیک: www.nezamolmol.com

پیشگفتار:

من این کتاب را همین طوری برای دلم نوشتم. یک حرفی داشتم برای گفتن، یک حرفی که بر ذهن همه مان سنگینی می کرد؛ من، دوستانم، همکارانم... حتی چند نفر مرد؛ باور کنید حتی چند نفر مرد. موضوع فقط زنانه نبود... یک مشکلی وجود دارد. یک جایی یک شکل مهمی بین ما آدم ها، در اکنون وجود دارد؛ که همه قایمش می کنند. مددکار قایمش می کند، روانشناس به سکوت برگزارش می کنند. جامعه شناس لابد به گوشش نمی رسد... یک دردی هست، می فهمید؟ یک درد بزرگی که الان بین زن ها و مردهایی که دیروز دیده ام و فردا خوانم دید وجود دارد و کسی چیزی نمی گوید، لابد از سر شرم یا پنهان کاری، نمی دانم، شاید هم برایشان مهم نیست. اما برای من و بعضی آدم ها این درد می شناختم و یکی دوتایشان خواستند که بنویسم مهم بود.

این کتاب یک داستان نیست، سرگذشت زندگی یک شخص و دو شخص نیست، چکیده روزمرگی بی سامان زنان و مردانیست که خیلی هاشان را هم من می شناسم و هم شما. این کتاب قصه نیست که بخوانید و خوابتان بگیرد، لحظات حزن آلود بی خوابی های شبانه انسان هایی است که هیچ لحاف پشیمی تنهایی یخ زده شان را گرم نمی کند. به نظرم یک دردی بین آدم ها جریان

دارد، دستکم بین بخش مهمی از آن‌ها؛ همان‌هایی که در سال‌هایی زاده شدند و قد کشیدند که از خودگذشتگی و ارزش‌های والای انسانی ورد زبان همه بود و چه زود پر کشیدند و رفتند آن باورهای ناب و ستودنی.... به نظرم در نسل ما چیزی گم شد. ما گمش کردیم یا نسل قبل یادش رفت به ما بسپارد و با خودش به آسمان‌ها برده نمی‌دام؛ اما هرچه بود، دیگر نیست و جای خالیش در قلب‌های تک‌تک ما هر روز بزرگ‌تر می‌شود، هر یک روز که پیرتر می‌شویم و تنهاتر... من گمان کردم باید این کتاب را بنویسم. شاید حتی یک نفر هم که شب به‌همین این درد از کجاست. نگویند این امیدی واهی است؛ که من هنوز امید دارم. روزی دست‌های نسل من گرم‌تر و مهربان‌تر شود. به نظرم مجبورم درباره تأکید کنم این نوشته، قصه زندگی هیچ شخص خاصی نیست و به هیچ فرد حقیقی هم اشاره ندارد. هر تشابه اسمی یا شباهت دردی با داستان زندگی هرکسی در این کتاب پیش آمده باشد، صرفاً تصادف و دوهباری بوده است و بس.

مهر خواجه پور